

معاصر امیر مبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵) از سلاطین آل مظفر، که «در بلده فاخره شیراز به لوازم افاده و نشر علوم دینی اشتغال داشت». و چنانکه از قرائن تاریخی برمی آید در نظر مبارزالدین از حرمت و حیثیت ویژه ای برخوردار بوده است. ابن سعد انسی در دیباچه ای که بر منشآت شاه شجاع (فرزند امیر مبارزالدین) نوشته، از قول وی آورده است که: «انَّ حَضْرَةَ وَالِدِي رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى فَوْضَ تَوَلِيَةِ هَذِهِ الْبَقْعَةِ وَتَدْرِيسِهَا إِلَى خِدْمَتِ مَوْلَانَا وَاسْتِزَادَةِ شَيْخِ أَيْمَةِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ الْمُرْتَقِي إِلَى ذُرْوَتِي الْعِلْمِ وَالتَّقِي سَعِيدِ الْمَلَةِ وَالتَّقْوَى وَالذِّينَ مَجْدِدِ مَأْتَرِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدِ بْنِ الْمَسْعُودِ الْكَازِرُونِيِّ تَعْمَدَهُ اللهُ بِغَفْرَانِهِ ثُمَّ الْإِسْنِ الْإِرْشَادِ وَمِنْ أَوْلَادِهِ الْمُسْتَاهِلِينَ لِإِقَامَةِ دَارِ الْحَدِيثِ الْمَشْغُولِينَ بِهَذَا الْعِلْمِ الشَّرِيفِ مَسْلَسَلًا أَعْقَابَهُمْ وَرَدْفًا أَثَرِ رَدْفٍ وَمَعْنَعْنَا أَخْلَافَهُمْ بَطْنًا بَعْدَ بَطْنٍ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللهُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا».

تاریخ تولد کازرونی در مأخذی که تاکنون مراجعه کرده ام به دست نیامد، اما تقریباً همه مراجع فوت او را در جمادی الآخر سال ۷۵۸ هـ نوشته اند.

کازرونی از محدثین بنام روزگار خود بود و از کسانی مانند مزّی (یوسف بن الزکی عبدالرحمن بن یوسف بن عبدالملک بن یوسف بن علی بن ابی الزهرالحلبی الاصل المزّی، متوفی ۷۴۲

نوشتن شرح احوال و روایات مربوط به زندگی و معجزات و جنگهای پیامبر اکرم در فرهنگ اسلامی پیشینه ای بارور و دیرینه دارد و به میانین سالهای سده دوم هجری باز می گردد این گونه آثار که در اصطلاح به کتب سیره و مغازی (با ساخت جمع به معنای روایات و کتابهایی درباره جنگهای پیامبر) مشهور است، از همان سده های نخستین اسلامی به عربی فراهم می آمد که از آن میان کتبی همچون سیره ابن هشام و مغازی واقدی از کهن ترین سرچشمه های تاریخ اسلام و ترجمه احوال رسول اکرم (ص) بشمار است. در قرنهای بعد که پارسی زبانان تقریباً در همه زمینه های فرهنگ اسلامی دست به تألیف آثار ارزنده زدند و یا کتابهای گرانقدری از عربی به فارسی برگرداندند، برخی از کتب معروف سیره نیز به فارسی در آمد.

ظاهراً نخستین سیره به زبان فارسی ترجمه استوار و دلپذیری است از سیره ابن هشام که به سال ۶۱۲ هـ به دستور مظفرالدین سعدبن زنگی (متوفی ۶۲۳ هـ) حاکم شیراز به ترجمه و انشای رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی قاضی ابرقوه (۶۲۳-۵۸۲ هـ) یکی از فضلائی نامور فارس فراهم آمده است.

و دومین آنها - تا آنجا که می دانیم - کتاب ارجمند دیگری است با نام نهایه المسؤول فی روایة الرسول، با ترجمه و انشای یکی دیگر از دانشمندان فارس، به نام عبدالسلام بن علی بن الحسین ابرقوهی که بایسته است در این صفحات بشرحتر در معرفی آن سخن در پیوندیم.

### مؤلف نهایه و ترجمه احوال او

نهایه المسؤول ترجمه فارسی کتابی است به نام مولد النبی به عربی، از سعیدالدین محمدبن مسعود الكازرونی که در فهرستها به سیر کازرونی و المنتقی فی سیره المصطفی نیز شهرت دارد. با مرور مختصری که در تواریخ و کتب رجال به عمل آمد، شرح حال مبسوط و قابل اعتنائی از کازرونی به دست نیامد. آنچه معلوم است این که: نام وی تقریباً در اغلب مراجع سعیدالدین محمدبن مسعود کازرونی و در کتاب دررالکامنه به تفصیل محمدبن مسعودبن محمدبن خواجه امام مسعودبن محمدبن علی بن احمدبن عمر بن اسماعیل بن الشیخ ابی علی الدقاق البلیانی الكازرونی آمده است، که البته نباید با محمدبن زین الدین علی بن ضیاء الدین مسعود بلیانی کازرونی (متوفی ۷۴۵) عارف قرن هشتم هجری و مدوح خواجه اشتباه شود.

کازرونی را از زمره اعظام فضلا و محدثان فارس دانسته اند و

## دومین سیره پیامبر به زبان ف

هـ) و بنت الكمال و جماعتی از علمای حدیث اجازه روایت داشت، و بر کتاب مشارق الانوار النبویه من صحاح الاخبار المصطفویه اثر رضی الدین حسن بن محمد الصغانی (متوفی ۶۵۰ هـ) در حدیث، شرحی نوشت و آن را مطالع المصطفویه نامید. در زمینه حدیث کتاب دیگری به نام المسلسل یا المسلسلات که مجموعه ای از احادیث است و به سال ۷۴۲ تمام شده به وی نسبت داده اند. علاوه بر دو کتاب فوق یعنی شرح مشارق الانوار و مسلسلات، صاحب حبیب السیر از کتاب تفسیری متعلق به او یاد می کند، به این عبارت: «و در تفسیر شیخ سعید کازرونی مذکور است که بلندی قامت عوج [بن عتق] بیست و سه هزار و سیصد زرع و ثلث گز بوده...» که اگر مراد میرخواند همان شرح مشارق الانوار نباشد، باید گفت کازرونی تفسیری بر قرآن مجید داشته است، لیکن هیچیک از مراجع دیگر و فهرستهایی که تاکنون جسته ام، متعرض چنین کتابی نشده اند.

دیگر از آثار کازرونی که بیش از همه به شهرت رسیده، کتابی است در سیرت رسول اکرم که به نامهای المنتقی فی سیر مولدالنبی المصطفی، مولدالنبویه، سیر کازرونی و سیره المصطفی خوانده شده و از همان روزگار مؤلف مورد توجه و استناد اهل فن بوده است.<sup>۱</sup>

## پیامبر اکرم (ص) ان فارسی

نهاية المسؤل في رواية الرسول

دکتر محمدجعفر یاحقی

### ترجمه های فارسی مولدالنبی

اهمیت سیره کازرونی سبب شد که در روزگار خود مؤلف به فارسی در آید. توضیح آن که دو ترجمه معروف از مولدالنبی کازرونی به فارسی در دست است و تا آنجا که می دانیم هیچکدام از این دو به چاپ نرسیده است: یکی ترجمه ای است که به سال ۷۶۰ هـ در شیراز به دست فرزند دانشمند وی عقیف بن محمد بن مسعود کازرونی که بالأخص در زمینه حدیث صاحب تألیفاتی بوده تمام شده و به سیر کازرونی و سیر عقیفی شهرت دارد. و دیگری کتاب مورد بحث ما یعنی نهاية المسؤل في رواية الرسول که توسط عبدالسلام بن علی بن الحسین البرقوهی، ظاهراً در زمان حیات مؤلف به فارسی برگردانده شده است. ابرقوهی در دیباچه ای که بر ترجمه کتاب نگاشته یادآوری می کند که «بواسطه عربیت عبارت و غرابت اشارت» بعضی از جویندگان و خوانندگان که عربی نمی دانستند از درک معانی آن محروم بودند. لاجرم با اشارت ابوالاشرف محمد، ناظم امور جمهورالمؤمنین - که چنان که خواهیم دید سفرنامه حجی از او به نام حجازیه در دست است - به ترجمه آن اقدام نمود. ابرقوهی می افزاید که ابوالاشرف ترجمه این کتاب را برعهده من گذاشت و تصریح کرد که مردم باید در «طلایع ایام مطلع الربیعین یعنی دوازده روز اول ربیع الاول به دوازده جزو، آن اخبار میمون الآثار را بخوانند و در روز مولدالنبی صلی الله علیه و علی آله وسلم [بنا بر روایتی دوازدهم ربیع الاول] ما [ا] ختلف الغدة والعشی، که روز دعوت عام و اجتماع خواص و عوام باشد آن کتاب را ختم کنند». توضیح آن که قدما برای خواندن سیره پیامبر گاهی فضیلتی همپایه قرائت قرآن قائل بوده و آن را بمانند کتاب خدا به سی بخش (جزو) تقسیم کرده و هر بامداد می خوانده اند. ابرقوهی ترجمه خود را به نام ابوالاشرف محمد تألیف کرده و آن را نهاية المسؤل في رواية الرسول نامیده است. مترجم پس از يك مقدمه کوتاه در سبب و ضرورت ترجمه، با تأسی به مؤلف، کتاب را به چهار قسم و يك خاتمه منقسم کرده است: قسم اول: در بیان حالات از ابتدای آفرینش نور مبارک محمدی تا زمان ولادت آن حضرت در نه باب. قسم دوم: در غرائب احوالی که از ولادت تا زمان نبوت حضرت ظهور یافته در نه باب. قسم سوم: در ذکر مدت اقامت حضرت در مکه تا زمان هجرت در نه باب. قسم چهارم: در بیان احوال آن حضرت در سالهای بعد از هجرت تا وفات رسول گرامی در یازده باب.



که در فهرستها هم معرفی شده، عبارت است از گزارش سفر حجی که در سال ۷۵۷ هـ یعنی آغاز پادشاهی شیخ اویس از آل جلایر (جولوس ۷۵۷، وفات ۷۷۶) توسط یکی از اعیان و نقبای فارس به نام ابوالاشرف محمد بن الحسین بن علی الحسینی الیزدی برای وی نوشته شده است. باید دانست که فهرستها رساله حجازیه را نسخه ای ناقص و تنها در پنج صفحه معرفی کرده اند، لیکن نگارنده در حین استتساخ متن نهایتاً المسؤول متوجه شد که دنباله این رساله در متن نهاییه از صفحه ۳۸۹ تا صفحه ۳۹۷ در روزگاری که به درستی دانسته نیست، به اشتباه صحافی شده، و از چشم فهرست نویسان افتاده است.<sup>۱۱</sup>

چنانکه اشارت رفت صاحب این قلم متن نهایتاً المسؤول را که بالغ بر ۲۳۱ برگ می شود از روی نسخه آستان قدس رضوی که اقدم نسخ موجود است، استتساخ و برای مقابله با دو نسخه موجود دیگر - که عکس آنها از ترکیه درخواست شده - آماده کرده است. امید است پروردگار منان توفیق اتمام این خدمت ناچیز را از وی دریغ ندارد. الحمدلله اولاً و آخراً.

\*\*\*

معرفی کامل و نشان دادن همه ارزشها و جوانب مختلف این کتاب فرصتی دیگر می طلبد. در اینجا به مصداق «لا یتدرك کله لایترک کله»، و هم برای آشنایی بیشتر با سبک و زبان نهایتاً المسؤول، به آوردن قطعاتی از متن کتاب بسنده می کنیم.

#### [صفت و سیرت رسول الله]

ابن ابی هاله گوید که رسول - صلی الله علیه - شخصی مهیب بود که روی چون ماه در شب چهارده درخشیدی، تدویر سرش تمام بودی، نه به درازی می کشید و نه به پهنا مایل بودی، مویش نه جعد تمام بودی، و نه سطر تمام؛ اگر فرو گذاشتی هر مویی به منبت [=رستگاه] خود بایستادی، و اگر جمع کردی از برابر گوشش تجاوز نمودی. روشن رنگ، فراخ جبین، کمان ابروی تمام جبین که تا مؤخر چشمش فرود آمده بودی، بی آنکه در میانش گشادگی ظاهر بودی. ریشی نه دراز و نه کوتاه، خوشاب دهان، گشاده دندان، از لطافت گویا گردن او صورتی مصور بودی همچون نقره صافی. معتدل خلقی که مجموع اجزای بدنش مناسب یکدیگر بودی، تمام لحم [= گوشت] آکنده اندام، یک سان شکم و سینه، یعنی تنوّ [= برآمدگی] شکمش از سینه نگذشته بودی، پهن سینه، ضخیم سر استخوانها که بران گوشت باشد؛ همچو زانو و مرفق [= آرنج] و قدم، یعنی هر یک از آن تمام بودی بی افراطی، از سینه تا ناف او

با عباس گفتم: که این کیستند؟ گفت: پسران برادر منند: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب. گفتم: این زن کیست؟ گفت: خدیجه بنت خویلد زن اوست. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: ابن عم اوست، علی بن ابی طالب. گفتم: چه می کنند؟ گفت: نماز می کنند، و او دعوی می کند که پیغمبرست. و متابعت امر او هیچ کس نکرد الا زن او و ابن عم او. و زعم او آنست که گنجهای کسری و قیصر بدو فتح خواهند کرد. و ابن عفیف بعد از چند سال دیگر اسلام آورد، و گفتم: اگر حق تعالی مرا در آن روز اسلام روزی کردی من دویم علی بن ابی طالب بودم.

اشتا...! اهل سعادات ساخت»، و به این آیات خاتمه می پذیرد.

«یا رب آنک ذومن و مغفره

ثبت بعافیة لیل المحیبتنا

الذاکرین الهوی من بعد مارقدوا

والنائمین علی الایدی مکیننا

یا رب لاتسلبنی حبهیم ابداً

و یرحم الله عبداً قال امیناً»

در خاتمه نسخه، کاتب نام خود و تاریخ فراغت از تحریر را بدینگونه آورده است:

«اتفق الفراغ من تحریر الکتاب المسما بتفکره المسؤول فی درایة الرسول بعون الله و حسن توفیقه، فی ربیع الاول سنة خمس وستین و سبع مائه علی ید اضعف عبادالله و احوجهم الی رحمة ربه الفنی محمد بن الحاج بن محمود السجستانی غفرالله له ولوالدیه ولجميع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الانبیاء والمرسلین و امام المتقین و علی آله الطیبین واصحابه الطاهرین فی دار الملك شیراز صانها الله عن الآفات والمخافات».

قلم نسخه نسخ متمایل به ثلث با کاغذ نخودی می باشد و عناوین و آیات و برخی اشعار عربی و احادیث و اقوال به شنگرف ثبت شده است.

نکته گفتنی دیگر این که نسخه حاضر ضمیمه ای دارد به نام رساله حجازیه در پنج صفحه که تمام هم نیست، و به دنبال نهاییه اما مجزای از آن آمده و به خط همان کاتب نهاییه می باشد. این نسخه

و خاتمة الكتاب، که در هفت فصل ترتیب یافته و از برخی معجزات پیامبر و وجوب محبت وی و فضیلت صلوات بر او و... سخن می گوید.

نگارنده بر اصل کتاب مولدالنبی دست نیافته تا با مقایسه ترجمه و اصل میزان وفاداری مترجم را به متن کتاب معین کند، اما خود مترجم در مقدمه کتاب یادآوری می کند که کوشیده است تا چیزی از اصل کتاب نگاهد و حتی در ذکر اسانید و وضع ترتیب مطالب ترجمه، به مؤلف اقتدا کرده است. اینجاست که تقریباً در بیشتر جاها سلسله احادیث و روایات گاه عیناً به عربی آورده می شود.

اهمیت این کتاب عزیز گذشته از این که تاریخ حیات پیامبر اکرم (ص) است و گوشه هایی از سرگذشت عبرت آموز آن حضرت و نیز چگونگی پیدایش و گسترش دین مبین اسلام را روشن می کند، بیشتر از دو جهت تواند بود:

نخست از لحاظ تاریخی که اثری متعلق به اواسط قرن هشتم هجری است و چنانکه اشاره شد دومین سیره رسول اکرم به زبان فارسی است. اهمیت دیگر این کتاب از آن رو است که متنی پاکیزه و استوار و متعلق به دوره ای است که نثر فارسی از مرحله پیچیدگی گذشته و به آستانه دوره انحطاط نزدیک شده است، با این حال متن حاضر با زبانی پیراسته و عاری از هر گونه پیچیدگی و نشانه های انحطاط، نوشته شده و از این لحاظ در حد خود کم نظیر می نماید.

یکی از خصوصیات متون مذهبی فارسی و بالأخص متون تفاسیر و سیره ها این است که چون برای قشر کم سواد و به اصطلاح توده مردمی که با عربیت بیگانه اند، فراهم آمده، بسیار ساده تر و پیراسته تر از دیگر متون هم روزگار خود می باشد، و این ویژگی که به این گونه آثار امتیاز خاصی بخشیده است، بوضوح در این کتاب چشمگیر می نماید، تا آنجا که باید گفت صرف نظر از عین عبارات عربی و سلسله اسناد، به ندرت واژه ای - چه عربی و چه فارسی سره - می توان یافت که حتی برای خواننده نیمه سواد امروز ابهام چندانی داشته باشد، و این خصلتی است که در کمتر کتابی به چشم می خورد. پاره ای پیشوند و پسوندهای اصیل فارسی که از کلمات واژه های نو می سازد و واژگان نویسنده را بارور می کند در این کتاب هست، که آنها هم به هیچ وجه برای خواننده امروز نا آشنا نیست. تنها در خطبه دیباچه کتاب است که مترجم میدان را برای اندکی لفظ پردازی های منشیانه باز دیده و با احتیاط در این میدان جهانیده است.

نخستین مسلمانان به روایت نهاییه المسؤل

یحیی بن ابی الاشعث گفت: که من بازرگانی بودم، به حج آمدم پیش عباس رفتم تا متاعی چند جهت تجارت بخرم. من پیش عباس بودم در منی. از خیمه ای که نزدیک او بود مردی بیرون آمد و نظر باز افتاب کرد. چون افتاب را دید بایستاد و به نماز کردن مشغول شد، بعد از آن هم از آن خیمه زنی بیرون آمد و از پس مرد به نماز استاد، دیگر پسری که نزدیک بلوغ رسیده بود از خیمه بیرون آمد و با او در نماز ایستاد.

نسخه های نهاییه

با مرور مختصری که در فهرس نسخ فارسی به عمل آمد تاکنون بیش از سه نسخه از این کتاب یافته نشد که به ترتیب تاریخ تحریر عبارت اند از:

۱- نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، به شماره عمومی ۴۲۸۹، به خط نسخ محمد بن الحاج بن محمود السجستانی که در ربیع الاول سال ۷۶۵ در شیراز تحریر یافته است.

۲- نسخه کتابخانه شهید علی پاشا در استانبول به شماره

۱۹۶۲ مورخ ۷۸۰ هـ.

۳- نسخه کتابخانه ایاصوفیه استانبول به شماره ۳۵۱۰ مورخ

۹۰۵ هـ.

از میان سه نسخه بالا نسخه آستان قدس به دلیل قدمت و نزدیکی به عصر مؤلف از اهمیت خاصی برخوردار است و نظر به این که در شیراز یعنی دیار مؤلف و مترجم تحریر یافته بعید نیست که به نظر خود ابرقوهی نیز رسیده باشد. این نسخه که نگارنده آن را از روی عکسی که در اختیار دارد به منظور تصحیح و مقابله با دیگر نسخه ها دستنویس کرده، کامل است جز این که در صفحات نخست و برخی صفحات دیگر در اثر بی دقتی صحاف، کلماتی بریده شده که به آسانی می توان با کمک نسخه بدل ترمیم و تأمین کرد. نسخه با این عبارت آغاز می شود:

«سپاس بی قیاس حضرت مبدعی را که ظهور نور محمدی را مطلع انوار ابداع کاینات و مظهر... اختراع موجودات گردانید، و ثنای بی منتهی بارگاه صانعی را که مشرع شریفش منبع اقبال

متصل به خطی از موی خُرد، پشت پای راست و نسوی [= ساده و هموار] چنانچه آب بر آن باز نه استادی. چون روان شدی پای از زمین برکشیدی، یعنی پای برخاک نکشیدی، گام نهادنش چون شاخ تر از وزیدن باد مایل نبود. بنرمی و تثبیت [= به آهستگی گام گذاشتن] رفتی، بشتاب گام برگرفتی اگرچه با تثبیت بودی. بی تبختر رفتی نه آنکه بتعجیل رفتی. چون رفتی چنان نمودی که از بالای بزیر منحدر [= سرازیر] شدی. چون بازس نگرستی به تمام بدن ملتفت شدی. چشم را فرو داشته بودی، نظر کردنش به زمین درازتر از نظر کردن به آسمان بودی. یاران را در پیش کردی و خود از پس رفتی. هر که را بیدیدی ابتدا سلام به او کردی.

راوی گوید: با ابن هاشم گفتم صفت سخن گفتن رسول صلی الله علیه و سلم با من بگو، در اندوه و دایم الفکر بودی، قطعاً آسایش نکردی، خاموشی دراز داشتی، بی حاجت سخن نگفتی، ابتدای سخن و ختم آن به گوشه های دهن کردی یعنی در سخن گفتن دهان پُر نکردی و فراخ نداشتی، چنانچه طریقه پرگویان باشد. سخن او اندک لفظ بسیار معنی بودی. سخن او فاصیل قضایا شدی، نه زیاده و نه قاصر آمدی.

نرم خوی بودی، نه جفا کننده و نه خوار که مردم برو جفا کردند. تعظیم انعام خلق کردی بر خود و اگر چه اندک بودی. هیچ نعمت را مذمت نکردی، لیکن هرگز نکوهش خوردنی و ستایش آن نیز نکردی. از بهر دنیا و هرچه تعلق به آن داشتی خشم نگرفتی. هیچ چیز خشم او را بر نه انگیختی الا که آن قضیه را به اتمام رسانیدی. هرگز از بهر نفس خود خشم نگرفتی، و از بهر خود انتقام ننمودی.

چون اشارت کردی به همه سردست اشارت کردی، و چون تعجبی نمودی، دست را باز گردانیدی. چون حدیث کردی باطن ابهام دست چپ بر باطن کف دست راست نهادی، یعنی به هر دو دست اشارت بدان حدیث کردی. چون خشم گرفتی اعراض کردی و عفو نمودی و، چون خرم شدی چشم بر هم نهادی. بیشترین خنده اش مجرد تبسم بودی، چون دندان از هم و اُبروی از دندانی چون حَب الغمام یعنی تگرگ و اُبروی.

حسین بن علی رضی الله عنهما گوید: از پدر خود سؤال از دخول رسول صلی الله علیه و سلم کردم. گفت: دخول او از بهر نفس خود بی اذن حق نبود و، هرگاه که به منزل خود آمدی، وقت را به سه جزو کردی: قسمتی خدای را و قسمی اهل را و قسمی نفس خود را. و آن قسم که از بهر خودش بودی میان خود و مردم مشترك داشتی. آن جزو خاصه را به عامه خلق صرف کردی، یا از

آن جزو خاصه بعضی به عامه صرف کردی، هیچ از جزو خود از مردم ذخیره نکردی.

و از سیرت رسول صلی الله علیه و سلم آن بودی که اهل فضل را برگزیدی به اذن در دخول و قسمت آن بر حسب فضل و بزرگی ایشان در دین بودی. بعضی را يك حاجت و، بعضی را دو حاجت و، بعضی را سه حاجت بودی. به ایشان مشغول شدی و، ایشان را به سؤال کردن مهمات دینی که ایشان را و امت را مفید بودی و، اعلام دادن ایشان به آنچه ایشان را در بایست بودی مشغول گردانیدی و، فرمودی که باید که حاضر حال غایب به من عرض کند و حاجت جمعی که به خود عرض نتوانند کرد باز من رسانند، که هر کس که حاجت شخصی که نتواند حاجت خود را به سلطان عرض کردن، باز سلطان رسانند، حق تعالی روز قیامت هر دو قدم او را بر صراط ثابت دارد.

نزد او غیر از حاجات غایبان سخن نگفتندی و غیر از این قبول نکردی. جماعتی طالبان که پیش او در رفتندی بی ذواقی؛ یعنی طعام چشیدنی جدا نشدندی. و شاید که مراد طالبان علوم دینی و ذواق تعلیم مصالح اسلامی باشد، از پیش او که بیرون آمدندی دلیلهای راه دین بودندی.

حال او به اعتدال گذشتی، مختلف مزاج نبودی، غفلت نمودی از خوف آن که مردم غفلت نمایند و میل بگردانند بهیچ وقت از عبادت خالی نبودی. هرگز از حق قاصر نشدی و از آن تجاوز بغیر آن نکردی.

حسین علی رضی الله عنهما فرمود که از پدر سؤال کردم از مجلس رسول صلی الله علیه و سلم، فرمود که رسول (ص) برنخاستی و نشستی الا به یاد حق تعالی. جایگاه خود را از مجلس معین نکرده بودی و نهی فرمودی که جایی را معین کنند. و چون به مجلس قومی رسیدی، آنجا که رسیدی بنشستی. مردم را بدان فرمودی. همه جلساء او را تصور بودی که هیچ کس گرامی تر از او بر رسول صلی الله علیه و سلم نیست از بس که مخالطت با همه کردی. هر که مجالست با او کردی یا قیام به مهمتی از او طلبیدی با او مصابرت نمودی، تا اول او برخاستی. و هر که از او حاجتی خواستی او را باز نگردانیدی الا که بدان حاجت و سخن خوش در خلق و بسط او مجموع خلق ننگنجیدی، ایشان را بجای پدر بودی. همه در حق پیش او یکسان بودی. مجلس او مجلس حلم و حیا و صبر و امانت بودی. آوازه ها پیش او بلند نشدی. هفوت [= لغزش] که در کلمات اصحاب صادر شدی از پی آن نرفتندی، بلکه طریق معادله باهم سپردندی، یکدیگر را وصیت به پرهیزکاری کردندی.

بزرگ را تعظیم نمودندی و بر کوچک ترحم کردندی، محتاج را به حاجت برگزیدی و غریب را محافظت بجای آوردندی.

حسین رضی الله گوید: که پرسیدم که طریقه او صلی الله علیه وسلم با هم نشینان چون بودی؟ گفت: دایم تازه روی و خوش خلق و نرم طبیعت بودی، نه درشت خوی نه ستبردل و نه فریاد کننده در بازارها چون بدخویان و، نه فحاش و نه عیب جوی و، نه مداح و ش. از هرچه خوشش نیامدی تغافل نمودی. سه چیز از نفس خود ترك کرده بودی: ستهیدن و، بدگفتن و، طلب داشتن آنچه به کارش نیامدی. و غیر را از سه چیز گذاشته بودی: ذم کس نکردی و، سرزنش نمودی و، از پی عیبش نرفتی. سخن نگفتی الا جایی که امید ثواب داشتی. چون سخن گفتی، همشینیانش سر در پیش انداختی، گویا که مرغی بر سر هر يك نشسته است. چون او خاموش شدی، بعد از آن سخن گفتندی. منازعت حدیث در میان ایشان نبود چون یکی سخن گفتی دیگران خاموش بودند. حدیث ایشان پیش او حدیث اولیه اسلام بودی. هرچه اصحاب از آن بخندیدی رسول صلی الله علیه وسلم نخندیدی و هرچه از آن تعجب نمودندی تعجب کردی. با غریب مصابره جفای او در سخن گفتن و سؤال کردن بنمودی، تا اصحاب غریبان را به وسیلت خود پیش او کشیدندی. فرمودی که چون صاحب حاجتی حاجت طلبید، او را ارشاد کنید. ثنا و هدیه قبول نکردی الا از کسی که به مکافات آوردی.

حسین علی رضی الله عنهما گوید که پرسیدم که خاموشی رسول صلی الله علیه وسلم چون بودی؟ فرمود که خاموشی او موزع بود بر چهار امر: حلم و، حذر و، تقدیر و، تفکیر. اما تقدیر و اندازه کردنش بر یکسان داشتن نظر بودی میان همه و، استماع از همه. و اما تفکیر و اندیشه اش در آن که چه فانی است و چه باقی. و اما حلمش در صبر بر اذایا بودی و، آن که هیچ او را به خشم نیاوردی و هیچ امر او را به خشم نیاوردی و هیچ امر او را سبک نتوانستی کرد. و اما حذر و احتیاط او بر چهار قسم بودی: امر نیک را فرا گرفتن و، با بدان اقتدا ناکردن و، ترك قبیح کردن تا مردم از آن دور گردند. کوشش به رأی نمودی در آنچه در امت موجب صلاح بودی. و قیام نمودی به امری که بر ایشان خیر دنیا و آخرت جمع کند.

(نهاية المسؤول، نسخه خطی)

کتابخانه آستان قدس، صفحات ۱۸۷ تا ۱۹۰

[نامه رسول اکرم (ص) به کسری]

محمد بن اسحق نقل کند که رسول (ص) عبدالله بن-

حذاقة بن قیس را پیش کسری بن هرمز که پادشاه فارس بود فرستاد و بنوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم؛ من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس سلام علی من اتبع الهدی و امن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمداً عبده و رسوله، اذعوك بداعية الله فانی الی الناس رسول الله كافة لانذر من كان حياً و يحق القول علی الکافرین فاسلم تسلم فان ابیت فان اثم المجوس علیک.

چون کسری نامه را بخواند بدرید و گفت: مثل او چنین نامه به من نویسد و او بنده من باشد؟ راوی گوید: چنان نقل به من رسید که چون رسول بشنید که نامه او را پاره کرد فرمود که ملک او را پاره کردند بعد از آن کسری نامه پیش بادن که از قبیل او حاکم یمن بود نوشت که دو مرد از خود پیش آن مرد که از حجاز برخاسته است فرست، تا او را پیش من آورند. و روایتی آنست که به بادن نوشت که شنیدم که در زمین تو مردی پیدا شده که دعوی پیغمبری می کند، او را بسته پیش من فرست. بادن پیشکار خود را بابویه نام که کاتبی محاسب بود با يك مرد از پارسیان، نام او خرخرسره، پیش رسول فرستاد و نامه بنوشت که رسول صلی الله علیه و آله وسلم با ایشان روانه کسری گردد. و با پیشکار گفت: وای بر تو تا نبینی که این چه مردیست، و با وی سخن گویی و خبرش به من رسانی. ایشان روانه شدند.

ایشان روانه شدند تا مدینه پیش رسول صلی الله علیه و آله وسلم آمدند. بابویه به سخن درآمد. گفت: شاهنشاه کسری به ملک بادن نوشته که کسی را پیش تو فرستد تا ترا بر کسری برد، مرا فرستاده تا با من روانه گردی، اگر همراه بیایی از بهر تو نامه ای به شاهنشاه نویسم که ترا سوگند بود و تعرضی به تو نرساند، و اگر نیایی شاهنشاه را خود شناخته ای، او هرینه ترا و قوم ترا هلاک کند و بلاد ترا خراب گرداند، و ایشان هر دو چون پیش رسول صلی الله علیه وسلم می آمدند ریشها تراشیده و سبالها [= سبیل ها] تمام گذاشته بودند. رسول کراهیت می داشت که هیات نظر در ایشان کند با ایشان گفت: وای بر شما که شما را بدین فرموده؟ ایشان گفتند: خدای ما، یعنی کسری ما را بدین فرموده. رسول صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان فرمود: اما خدای من مرا به تمام گذاشتن ریش و چیدن بروت فرمود.

بعد از آن ایشان را گفت: باز گردید تا فردا پیش من آید. در شب وحی به رسول آمد که حق تعالی شیرویه پسر کسری مسلط گردانید و او را در فلان شب در فلان ساعت از شب بقتل آورد.

- و دیگران (کلکته ۱۳۵۸ / ۱۹۳۹) ص ۲۰۹؛ و از معاصرین سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری، (تهران، ۱۳۴۴)، جلد اول، ص ۲۳۶، نام او را «سعدالدین» ضبط کرده اند.
- ۵- ابن حجر العسقلانی، الدرر الکامنه فی اعیان المائة الثامنة (بیروت، بدون تاریخ)، السفر الرابع، ص ۲۵۷.
- ۶- رك: خواجهی کرمانی، دیوان اشعار، به تصحیح احمد سهیلی خوانساری (تهران، ۱۳۳۶)، مقدمه مصحح، ص ۶۸.
- ۷- غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، المدعوبه میر خواند، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر (تهران، ۱۳۳۳)، جلد سوم، ص ۲۹۴.
- ۸- قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال حافظ (تهران، ۱۳۲۱)، جلد اول، ص ۳۴۲.
- ۹- ابن حجر العسقلانی، الدرر الکامنه ۲۵۶/۴.
- ۱۰- حاج خلیفه، کشف الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، طبع افست (بغداد، بدون تاریخ)، ص ۱۶۸۹.
- 11 - C. A. Storey, *Persain Literature* (London 1970) Vol I p. 180.
- ۱۲- این که مؤلف تاریخ آل مظفر، نام مشارق الانوار را در زمره مصنفات او آورده، خطا و بدور از صواب است. رك: حسینقلی ستوده، تاریخ آل مظفر، (انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۷)، جلد دوم، ص ۲۸۷.
- ۱۳- میرخواند، حبیب السیر، جلد چهارم، ص ۶۷۹.
- ۱۴- حاج خلیفه، کشف الظنون، ۱۶۸۹.
- ۱۵- ابن حجر العسقلانی، الدرر الکامنه، ۲۵۶/۴. علاوه بر کتاب سیره کازرونی کتب متعدد دیگری به نام مولدالنبی به زبان عربی تألیف شده که برخی از آنها بطبع نیز رسیده است. رك: الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة والمعرّبة (-۱۳۴۶ هـ. ق)، فهرس اسماء الکتب، ص ۱۴۱.
- ۱۶- خواننمیر، حبیب السیر، ۲۹۴/۳.
- ۱۷- احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، جلد ششم، ص ۴۴۴۱.
- ۱۸- مثلاً صاحب حبیب السیر بارها و من جمله در جلد اول صفحات ۳۲۵، ۳۲۴، ۳۶۰، ۴۱۴ و ۴۲۲ بدان اشاره و استناد کرده است.
- ۱۹- رك: حاج خلیفه، کشف الظنون، ۵۵۳ و ۱۶۸۹؛ عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین (بیروت ۱۳۷۶ / ۱۹۵۷)، الجزء الرابع، ص ۲۳۱؛ Storey, *Persain Literature*, Vol I, Part I, p. 179.
- ۲۰- سعید نفیسی «ابوالشرف» ضبط کرده است. رك: تاریخ نظم و نثر، ۱ / ۲۳۶، لیکن در متن نهایی و مراجع مربوط بتصریح «ابوالشرف» آمده است.
- ۲۱- ابرقوهی، نهاية المسؤل، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس، به شماره ۴۲۸۹، ص ۲.
- ۲۲- رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله، نصف اول، ص ۵ و ۶.
- ۲۳- رك: محمد جعفر یاحقی «مقدمه ای بر متون تفسیری پارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد، دوره پانزدهم (بهار و تابستان ۱۳۴۱).
- ۲۴- با سپاس از استاد احمد گلچین معانی که اهمیت نسخه و ضرورت توجه بدان را به اینجانب یادآوری فرمودند.
- ۲۵- جای نقطه‌ها، کلماتی زیر برش صحافی رفته است.
- ۲۶- برای اولین بار در فهرست رضوی، رك: احمد گلچین معانی، فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس، (مشهد ۱۳۴۶)، جلد هفتم (۱) ص ۱۷۹.
- ۲۷- صاحب این قلم متن کامل رساله حجازیه را از روی این نسخه منحصر بفرد استتساخ کرده که با مقدمه و حواشی مبسوطی در آینده نزدیک بجای خواهد رسید.

روز دیگر چون هر دو پیش رسول صلی الله علیه وسلم آمدند رسول فرمود: خدای من بر خدای شما در فلان شب از فلان ماه، بعد از آن که از شب چندین ساعت گذشته بود پسرش را شیرویه مسلط گردانید تا او را کشت. ایشان گفتند: دانی که چه می گویی؟ ما به کمتر ازین سخن از تو انتقام می خواهیم، این سخن را باز ملك نویسیم؟ رسول فرمود: بلی بنویسید و بگوید که دین شریعت و سلطنت من به هر جا که ملك کسری رسیده، خواهد رسید و به نهایت اقالیم که استران و اسپان باشند انجامد، و بگوید: اگر مسلمان شوی هر چه در تحت تصرف تست بر تو مسلم دارم و ترا پادشاه قوم تو از ابنای فارس گردانم، و خرخرسه را کمری بزر و نقره مرصع، که بعض ملوک بهدیه به رسول فرستاده بودند، بخشید. ایشان هر دو روانه شدند. چون به بادان رسیدند و قصه باز گفتند، بادان گفت: این سخن نه سخن پادشاهیست، تصور من آنست که او پیغمبرست چنانچه می گوید، احتیاط کنیم، اگر آنچه گفته راست است، شك نیست که او پیغمبرست چنانچه می گوید احتیاط کنیم که او پیغمبر مرسل است؛ و اگر دروغ باشد بعد از آن فکر نمایم.

اندک زمانی برگذشت که نامه شیرویه به بادان رسید که من کسری را کشتم و او را نکشتم الا از بهر فارسیان، چه خون اشراف فارس حلال ساخته بود و همه را می کشت، و چون نامه من به تو رسد بیعت طاعت داری من از هر که در مملکت تست بستان و تشویش این مرد که کسری در گرفتن نامه او به تو نوشته بود، نمای تا بعد از این حکم من برسد.

چون نامه شیرویه به بادان رسید، گفت: این مرد البته راست می گوید و ایمان آورد و آنها که با وی بودند در یمین از اهل فارس، ایمان آوردند.

#### (نهایة المسؤل، نسخه خطی)

کتابخانه آستان قدس، صفحات ۳۱۱ و ۳۱۲)

- ۱- برای آگاهی از پیشینه سیره نویسی رك: رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی (تهران ۱۳۶۰)، نصف اول، مقدمه بسیار محققانه مصحح.
- ۲- این کتاب که به همت بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده، تحت عنوان «نخستین سیره پیامبر (ص) به زبان فارسی» به قلم آقای نصرالله پور جوادی معرفی و نقد شده است. رك: نشر دانش، نشریه مرکز نشر دانشگاهی، سال دوم، شماره سوم (فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۱) ص ۱۸ تا ۲۵.
- ۳- از جمله: احمد منزوی، فهرست نسخه‌های خطی فارسی، (تهران، بدون تاریخ) جلد ششم، ص ۴۴۴۱.
- ۴- از قلم امین احمد رازی، هفت اقلیم، به تصحیح و تحشیه سر ادوارد دینیسون راس